

دست آخر

ورشکستگی جهانی نوبلیراليسم بيشرو و ظهور ترامپيسم

نقش تاريخي ايده‌ها



شیمابه‌رمند

«ایده‌ها چه نقشی در تحولات سیاسی‌ای دارند که موجب تغییرات بزرگ تاریخی شده‌اند؟». این پرسشی است که پری اندرسن، استاد تاریخ و جامعه‌شناس، پیش می‌کشد تا از نقش تاریخی ایده‌ها در تحولات سیاسی پرده‌برداری کند. اندرسن این واقعیت تاریخی را نشان می‌دهد که ایده‌ها نه‌تنها پدیده‌های ذهنی فرعی‌اند که از فرایندهای مادی و اجتماعی عمیق‌تر ناشی می‌شوند، بلکه نیروهایی مستقل و تعیین‌کننده در بسج سیاسی به شمار می‌روند. در تفسیر اندرسن، بسیاری از محافظه‌کاران و لیبرال‌ها، به اهمیت آرمان‌های والا و ارزش‌های اخلاقی در تاریخ تأکید کرده‌اند و رادیکال‌هایی را که تناقضات اقتصادی را موتور تغییرات تاریخی می‌دانند، به‌عنوان ماتریالیست‌های فرومایه نکوهِش کرده‌اند. اندرسن از میان مشهورترین نمونه‌های ایدئالیسم راست‌گرا به چهره‌هایی همچون فریدریش ماینکه، بن‌دیتو کروچه و کارل پوپر اشاره می‌کند که همانند ماینکه معتقدند: «ایده‌ها، که توسط شخصیت‌های زنده حمل و دگرگون می‌شوند، بستر زندگی تاریخی را تشکیل می‌دهند». اندرسن بی‌درنگ تأکید می‌کند که در میان متفکران راست‌گرا، چهره‌هایی نیز دیده می‌شوند که توهمات عقل‌گرایانه در باب اهمیت آموزه‌ها و ایده‌ها را مورد نقد قرار داده و بر نقش ماندگارتر رسوم سنتی یا غرایز زیستی تأکید کرده‌اند. فریدریش نیچه، لوئیس نامیر و گری بکر نیز از دیگر متفکرانی بودند که بر منافع مادی اصرار داشتند و اعتبار ادعاهای مربوط به ارزش‌های اخلاقی یا سیاسی را زیر سؤال برده‌اند. در میان مورخان مدرن چپ هم، به‌عنوان نمونه، فرنان برودل به نقش ایده‌ها بی‌اعتنا بود، درحالی‌که آر. اچ. تانی تعلق خاطر عمیقی به ایده‌ها داشت. اندرسن معتقد است این تقابل در میان رهبران سیاسی آشکارتر می‌شود: برنشتاین اعلام کرد: «جنبش همه چیز است، هدف هیچ چیز». اندرسن به جملهٔ مشهور لنین هم اشاره می‌کند، اینکه: «بدون نظریه انقلابی، هیچ جنبش انقلابی‌ای وجود ندارد». چنان‌که در بازخوانی تاریخی اندرسن پیداست، این تضاد تنها میان اصلاح‌طلبان و انقلابیون نبوده، بلکه در میان صفوف چپ انقلابی نیز همین دوگانگی دیده می‌شود: «برای لوکزامبورگ، در آغاز عمل بود، نه یک ایده از پیش شکل‌گرفته، بلکه صرفاً کنش خودجوش توده‌ها نقطهٔ شروع تغییرات بزرگ تاریخی محسوب می‌شد». آثارنیست‌ها هم با او هم‌عقیده بودند. از نظر گرامشی نیز جنبش کارگری نمی‌توانست به پیروزی‌های پایدار دست یابد، مگر آنکه به برتری انگاره‌ای، یعنی «هژمونی فرهنگی و سیاسی» بر کل جامعه دست پیدا کند.

نقش تاریخی ایده‌ها از دید اندرسن درس‌هایی دارد و مهم‌ترین آنها این است که «ایده‌ها در موازنهٔ کنش سیاسی و نتیجهٔ تغییر تاریخی نقش دارند». اندرسن برای اثبات این مدعا، فرایند تأثیرگذاری سه مورد ایدئولوژیک مدرن؛ یعنی روشنگری، مارکسیسم و نوبلیراليسم را واکاوی می‌کند که الگوی مشابه داشتند. بحث اندرسن این است که در هریک از این سه مورد، نظامی از ایده‌ها با پیچیدگی بسیار شکل گرفت؛ «در شرایطی از انزوای اولیه و تنش با محیط سیاسی پیرامون، با امیدي اندک یا هیچ امیدی به تأثیر فوری». ایدهٔ اصلی پری اندرسن این است که «تنها زمانی که یک بحران عینی بزرگ رخ می‌داد، منابع فکری ذهنی که به‌تدریج در حاشیهٔ شرایط آرام آباشته شده بودند، ناگهان به نیرویی عظیم به‌عنوان ایدئولوژی‌های بسیج‌گر با تسلط مستقیم بر روند وقایع تبدیل می‌شدند». او تکرار این الگو را در دهه‌های ۱۷۹۰، ۱۹۱۰ و ۱۹۸۰ ردیابی می‌کند، و به این نتیجه می‌رسد که «هرچه بدنهٔ ایده‌ها رادیکال‌تر و سرخس‌تر بود، زمانی که در شرایط ملاحظم رها می‌شد، اثر آن گسترده‌تر بود». از منظر اندرسن امروز نیز یک ایدئولوژی مسلط بر بخش اعظم جهان حکم می‌راند: نوبلیراليسم، که در تحلیل او برای نخستین بار در تاریخ از پایان جنگ سرد با پدیداری آرایشی تازه، آشکارا خود را به‌عنوان یک ایدئولوژی معرفی کرد، با این ادعا که از طریق ساختن نظامی ایدئال مبتنی بر بازارهای آزاد، به سرحدات توسعهٔ اجتماعی رسیده و فراتر از آن هیچ بهبود اساسی قابل تصور نیست: «این جوهره پیام نوبلیراليسم است، نظام اعتقادی مسلطی که نزدیک به نیم‌قرن بر جهان حکم رانده است». اما به دلائل عدیده، تداوم جهان نوبلیرال تا حدی زیر سؤال رفته است؛ البته از دید پری اندرسن، در این فرایند رو به زوال، مدیریت پیامدهای سقوط وال استریت در سال ۲۰۰۸ که با افزایش عظیم بدهی همراه شد، چندان تأثیر قاطعی نداشت؛ بلکه تهدید اصلی رقابت با چین بوده که غرب را وادار به عقب‌نشینی از تجارت آزاد و روی آوردن به بارانه‌های دولتی کرده، آن‌هم در شرایطی که بار کلی بدهی جهانی همچنان در حال افزایش است. نکتهٔ قابل تأمل در این تحلیل، ضرورت واکاوی تاریخی ایده‌ها در جهت یافتن بدیل منسجمی برای نوبلیراليسم است؛ بدیلی که به‌عنوان یک نظام فکری حاکم با دامنهٔ جهانی، هنوز پدید نیامده است. البته اندرسن اشاره می‌کند که مقاومت و انتقاد و اعتراض پای‌رجاست، منتها همچنان بیانی نظام‌مند و سازش‌ناپذیر در کار نیست. نوبلیراليسم خود را به‌منابه آخرین ایدئولوژی برپا داشته؛ اما به گفتهٔ آلبرتو توسکانو، از وقتی «لیبراليسم میانه» یا به تعبیر نانسی فریزر «نوبلیراليسم پیشرو»؛ ایده‌ای که قرار بود در برابر فاشیسم بایستد، در ایالات متحده و یا فرانسه شکست خورد، فلاکت اجتماعی و جنگ امپریالیستی فزونی گرفت؛ پدیده‌ای که منتقدان و مخالفان ترامپيسم آن را نوعی «فاشیسم متأخر» می‌خوانند. اما توسکانو معتقد است سیاست ضدفاشیستی مستلزم ابداع منطقی متفاوت است؛ یا به بیان اندرسن، نیازمند ساختِ ایده‌های بدیل متفاوت، که البته از طریق مصالحه‌های تعارف‌آمیز با نظم موجود پدید نخواهد آمد. پس، «آنچه که لازم است، یک شبهه محقق نمی‌شود، روحی کاملاً متفاوت است، تحلیلی بی‌پروا و در صورت لزوم گزنده از جهان همان‌گونه که هست، بدون هیچ امتیازدهی به ادعاهای متکبرانهٔ راست، اسطوره‌های محافظه‌کارانهٔ مرکز، یا نیک‌اندیشی‌های تصنعی بسیاری از آنچه به نام چپ شناخته می‌شود». ایده‌هایی که از نظر اندرسن اکنون قادر به شوکه‌کردن جهان یا شکل‌دهی به نظم و ساختاری تازه نیستند. دست آخر، چنان‌که مایکل هارت و ساندرو متزادرا[۳ در مقالهٔ درخشان «رژیم جهانی جنگی» می‌نویسند، اینک «یک رژیم جهانی جنگی در حال ظهور است -رژیمی که در آن حکمرانی و ادارات نظامی با ساختارهای سرمایه‌داری در هم تنیده شده‌اند». و در این اوضاع فهم نیروهای مؤثر در هرکدام از این جنگ‌ها برای صورت‌بندی یک پروژهٔ مقاومت ضروری است.

- «ایده‌های راهگشا» پری اندرسن، ترجمه عطر مهرکی، سایت اقتصاد سیاسی
- «ترامپ یا ورشکستگی جهانی نوبلیراليسم پیشرو» آلبرتو توسکانو، ترجمه ساسان صدقی‌نیا، سایت اقتصاد سیاسی
- «رژیم جهانی جنگی» مایکل هارت و ساندرو متزادرا، ترجمه صادق خادکرمیان و علی عزیزی، سایت اقتصاد سیاسی

بر چشم‌انداز باغ ققنوس:

از حافظهٔ آتش، تازایش واژه‌ها



موسی اکرمی

و پژواک شاعرانهٔ حماسه و مهر ایران نه خاکستر بل شعله‌ای است بر بلندای البرز دامن کشیده بر دامنهٔ زاگرس از شمال تا جنوبی همه آب و آینه با جانمایه‌ای نه از دروغ و جنگ بل از طبیعتی سرشته از راستی و آشتی. نامش نقش پرچمی است نهفته در جان زمزمهٔ هماره ما؛ که از سینه‌دلمان اسطوره در هزار خان نبرد با اهریمنیان نیزه و سپر سرفرازی بوده است برای زندگی و رهایی. رسیدن به صبح پنهان در پس گردنهٔ هزار پیچ، چون با شکست سکوت نام زبایش را پرچم سرود شادمانه کیم از آن نه دستمایهٔ ستوروزی شاه و سلطان بل خاطرهٔ زندهٔ رهایی می‌سازیم و نردبان بلند گل‌آذین برای هر کودکی که ایمانی نهفته به آسمان رؤیا دارد.

زیر لبانی شوره‌زده از خисی چشمان در گوش کودکان به زمزمه تکرار می‌کنند، شعری می‌نویسم - نه برای تاریخ، بل برای آن لحظه که قلب، از شنیدن صدای پادفند نزاری که هیچ آثیری به پیشواز و بدرقه‌اش نمی‌رود آه حسرت و دریغ می‌کشد و از آنچه بر این سرزمین رفته است بی‌اختیار می‌لرزد.

چه دردناک است نگاه به قامت پهلوانی سزمینی که در چهار فصل هزاران ساله‌اش نیزهٔ دشمن را در برابر داشته است، و خنجر خائن را در پشت. ولی هنوز در برابر چشمان اشک‌بار ققنوسی از نژاد سیمرخ از دل خاکستر جان می‌گیرد و شعر از حلقوم ترکش خورده ترانه می‌سازد برای زندگی، برای میهن، برای فردایی که در زیباترین رؤیاهای کودکان می‌رقصد.

❖سطرهای آتش و برگ‌های میهن
در آینهٔ آیین و افسانه و تاریخ و خاطره، نامی است به رنگ سبزه و خورشید که نه یک واژه، نه خاکی بی‌روح بلکه ترانهٔ تداوم تیش حماسه و غزل است در هزاره‌ها. بر صفحهٔ استخوان سخت زمان، و جانش شعله‌ای است بر شانهٔ باد و خَرَدش جاری در حافظهٔ رود و نسیم. کاشکن نه مدفن فراموشی نفس‌های حیات بلکه رُستگانه درختانی است که هوای رسیدن به آسمان دارند، و در رؤیای گل و میوه نامش را بر لبان جوانه‌ها می‌نشانند تا چنانش نجوا کنند که نام سرزمین آزادگان در خوش‌ترین جای ذهن عاشقان به آهنگ رقصی حماسی طنینی جاودانه یابد.

۲
شعله‌ای بر فراز البرز در طنین خوش‌آوای خرد و داد

که زن و نوزاد با قلبی ترسیده از غرش بمب روانی گرسنهٔ آرامش در هجوم سسونامی مرگی که تو برانگیخته‌ای خفه می‌شوند. وایای بر این دانش و فنی که در دست مرگ‌افشانان از کین‌خوبی و آژ و غارت زشت‌ترین هیولای کابوس کودکان را ساخته‌اند؛ و مادران در هراس شبانه از آن نه پناهگاهی دارند و نه فرصتی تا کودکان را در لالایی آرامش رؤیا بخشد و ستارگان را آذین منظرشان کنند. در آینهٔ خون، خود را بنگر که نه ققنوس یا سیمرخ بل کرکس آرمند سیری‌ناپذیری در پی لاشه‌های پرندگان عاشق این باغ.

❖نگ سنگ اندازان بر خانهٔ خویش
- «درد بر ضخاک» دیگر چیست؟! - این فریاد جغدهای شب‌زده‌ای است از حنجره‌های سفلیسی که بر چهار راه فصول به فریب چنان جار می‌زنند که گوینی آتش دهان ضخاک از آسمان بی‌دفاع تنها بر کاخ‌هایی می‌بارد که بر کوخ‌ها ساخته شده‌اند نه بر کبر و برگندم‌زار، و نه بر مدرسه و بر چشمه. شاید شاید شاید گاهی چنان شود که ضخاک دروازهٔ دژ را بگشاید، و شمشیر زهرآگین برکشد و جوی خون روانه سازد و چندی به زور و تزیور بر زنده‌ماندگان حکم راند؛

ولی قاعده چنان است
پندگان جوادان اسطوره و تاریخ
آشيان دارند،
- از پهلوانان اسوره تا قهرمانان تاریخ،
از بنیادنی که در سلول‌های تاریک،
آتش آزادی و عدالت را
در زیر خاکستر سکوت پنهان داشته‌اند،
تا تبعیدیان عاشقی
که سال‌ها است حسرت میهن را
با تپش قلب شماره می‌کنند.
در شبی که بر بال‌های آتش‌مرغ
تیر زخم زهرناک بناکار می‌بارد
با زخم و شعر،
به رسم مرزبانی و تیمارداری
باغ را دیوار و بدر را پناه می‌شویم،
تا باغی که به جهان تعلق دارد
از آتش و باد سوموم
و کرم‌های کور و علف‌های هرز
در امان ماند
و بدرهای تازهٔ درخت هزاران شاخ
در آرامش و شوق کودکانه
ریشه‌ها به زُرفا برند
و به سوی نور فردا جوانه زنند.

سپیده‌دمان پنجشنبه بیست‌ونهم خردادماه ۱۴۰۴

هرگز گرد فراموشی بر آن نخواهد پاشید.

مسئولیت در برابر میهن

موسی اکرمی، نویسنده، مترجم و استاد فلسفه، در پی تجاوز نظامی اسرائیل به ایران ضمن محکوم‌کردن این اقدام، از ضرورت روی آوردن به خرد ایرانی و نیز مسئولیت اخلاقی، ملی و جهانی در شرایط بحرانی منطقه‌ای کنونی گفت، او در روزنامه «هم‌میهن» نوشت: «این یادداشت نه دفاع خام از هیچ سیاست موجود است، نه شعارزدگی ساده‌انگارانه؛ بلکه کوششی برای یادآوری اصولی انسانی، فلسفی، اخلاقی و ملی است که اگر از آنها دور شویم، به ورطه نابودی اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خواهیم افتاد». اکرمی با تأکید بر «مسئولیت در برابر میهن»، ایران را سرزمینی دیرین خواند، با خاطره‌های جمعی منطقه‌ای و سرتاسری عدالت‌خواهی، هم‌زیستی و خردگرایی است. «ما وارث حکمت و فرزاندگی ایران پیش از اسلام و پس از اسلام هستیم؛ و در این لحظه تاریخی، مهم‌ترین وظیفه ما حفظ کرامت ایران، نه‌تنها به‌عنوان جغرافیای سیاسی، بلکه مانند یک دستاورد فرهنگی، تمدنی، اخلاقی و معنوی ویژه است. ایران در این معنا نه با مرزهای جغرافیایی بلکه با مرزهای معنوی تعریف می‌شود: مرزهایی که از زبان حکیمان، فرزنانگان، آزادی‌خواهان، عدالت‌جویان و صلح‌طلبان ما را به صلح، دلیری، دادخواهی و گفت‌وگو فراخوانده‌اند». اکرمی مسئولیت هر ایرانی خردورز را اندیشیدن و جست‌جوی راهی عقلانی، اخلاقی و انسانی برای کاستن تنش‌ها دانست و با «هشدار در برابر فروپاشی اخلاقی عمومی» نوشت: «فزون بر خطرهای تمدنی، سیاسی، زیست‌محیطی و سرزمینی، امروز بیش از هر زمان دیگری، حق زندگی همه انسان‌ها در معرض تهدید است. باید نه در جانب نظامی‌گری ایستاد، نه در برابر آن به‌گونه‌ای ساده‌لانه به انفعال یا بی‌توجهی درباره خطر برای کشور و مردم دچار شد. باید خواستار دفاع از حیاتی انسانی بود که تنها در پرتو عدالت، آزادی و کرامت معنا می‌یابد». اکرمی درعین‌حال از جهانی سخن



جزایران دروم، اثری ازمحمدباقری

۶
آواز خاکستر، نغمهٔ آینده چه شب‌هایی که بی هرگونه تجربهٔ معنای نور بدر نغمه‌ها را در حلقوم خاک پوساندد و چه شعرهایی که چون غماوهای سوگ در حنجره‌های عاشق دفن شدند. ولی در گرگ و میش افق زخمی می‌توان دید که بر فرازانه به خنیاگری بیدار است، و ققنوس ما - آتش‌مرغ درخت ویسپوبیش - از نیاز به زایشی که آتش را معنا می‌کند بر بستر خاکستر خویش پر می‌کشد تا خاکستر به زمزمهٔ مقاومت بدل گردد و آتش‌مرغ از نیاز برای زاده‌شدن دوباره به جرعهٔ نگاهی زخمی چشم بدوزد و به پیر فرزانه خنیاگر گوش بسپرد، که در تاریکی روز چنگ گسسته‌تار خونین را کوک می‌کند با زخمه‌ای از ایمان به فردایی که نغمهٔ جان‌فزا خواهد شد.

❖دیواری از شعر زخمی برای باغ
ایران،
تنها میهن نیست،
که «درخت ویسپوبیش» بس‌دانه است،
درمان هر درد و هر اندوه
در دل «دریای فراخ‌کرت»،
ایستاده در افق رؤیای روشن،
تا با هر بال‌افشانی سیمرغی از نژاد ققنوس،
هزار شاخه برآورد،
و با هر نشستن‌او،
هزار شاخه فرو می‌ریزد
و بدر آن پراکنده گردد،
در دل خاک حافظه فردا.
بر هزاران شاخسار آن،
پندگان جوادان اسطوره و تاریخ
آشيان دارند،
- از پهلوانان اسوره تا قهرمانان تاریخ،
از بنیادنی که در سلول‌های تاریک،
آتش آزادی و عدالت را
در زیر خاکستر سکوت پنهان داشته‌اند،
تا تبعیدیان عاشقی
که سال‌ها است حسرت میهن را
با تپش قلب شماره می‌کنند.
در شبی که بر بال‌های آتش‌مرغ
تیر زخم زهرناک بناکار می‌بارد
با زخم و شعر،
به رسم مرزبانی و تیمارداری
باغ را دیوار و بدر را پناه می‌شویم،
تا باغی که به جهان تعلق دارد
از آتش و باد سوموم
و کرم‌های کور و علف‌های هرز
در امان ماند
و بدرهای تازهٔ درخت هزاران شاخ
در آرامش و شوق کودکانه
ریشه‌ها به زُرفا برند
و به سوی نور فردا جوانه زنند.

سپیده‌دمان پنجشنبه بیست‌ونهم خردادماه ۱۴۰۴

نگاه

اسطوره‌های حاضر در میدان

شرق: «آرش یکی از اسطوره‌های پیشاتاریخی ماسست که جانش را برای صیانت و پاسداری از مرزهای ایران‌زمین می‌دهد». بهمن نامورمطلق، استاد دانشگاه و اسطوره‌شناس، درباره کارکرد اسطوره در این روزها به «ایسنا» چنین گفت: «زمانی که جنگ آغاز می‌شود، چند عرصه در نبرد باز می‌شود؛ یکی سلحشوران، پهلوانان و جنگ‌آوران هستند که کار آنها پاسداری از مرزها و پاسداری از امنیت مردمان و کشور است. دوم شهروندان یا رهبران هستند و کاری که انجام می‌دهند، هببری معنوی مردم، نظم‌دادن و امیددادن به آنها است. سوم پیشه‌وران هستند؛ کاری که وظیفه مردم‌ان است، بیشتر حمایت‌کردن و منسجم‌بودن است». مؤلف کتاب «اسطوره‌کاری عشق در فرهنگ ایرانی» همچنین گفت تاریخ و اسطوره‌شناسی ما در طول زمان برای وظایف این طبقات، یک سری الگو پیش نهاد داده که آنها را اسطوره می‌خوانیم؛ الگوهایی که در طول زمان و در عرصه اجتماعی بازتولید و تکثیر می‌شوند. نامورمطلق اشاره کرد که ایرانیان هم اسطوره‌های پیشاتاریخی دارند و هم اسطوره‌های تاریخی: «اسطوره‌های پیشاتاریخی، اسطوره‌هایی هستند که مرجعیت تاریخی برای آنها نداریم، اما در کتاب‌های کهن ما آمده‌اند». او آرش را یکی از نمونه‌های اسطوره‌های پیشاتاریخی ما می‌داند که برای صیانت از مرزهای ایران‌زمین جانش را می‌دهد. نامورمطلق معتقد است ما اسطوره‌هایی داریم که باید بازسازی و بازفرینی شوند و از آنها صحبت شود تا جوان‌های‌مان بدانند که الگوهای بزرگی داشتیم. الگوهایی که جان بر کف دست گذاشتند و در میدان حاضر شدند. او با تأکید بر اینکه ایران نزد ایرانیان یک خاک ساده و سرزمین ساده نیست، گفت: «ایران از دیرباز برای ایرانیان سرزمین مقدسی بوده است؛ زیرا ایرانیان مهاجر به اینجا نبوده‌اند، از قدیم در اینجا بودند این سرزمین از دیدگاه ایرانی‌ها، مرکز عالم بوده است». این استاد دانشگاه باور دارد به خاطر اینکه ایران، خاک و مرزهایش برای ایرانی‌ها مقدس است. تجاوز به این سرزمین یکی از بدترین گناهان نزد ایرانی‌ها محسوب می‌شود و اشاره کرده‌که اسکندر در ادبیات ما «اسکندر گجُستک» یعنی نفرین‌شده خوانده می‌شود. این اسطوره‌شناس تأکید کرد: «حمله به ایران، خودبه‌خود برای ایرانیان آگاه، موجب انسجام می‌شود؛ هرچند با هم اختلاف و نقد داشته باشند». او سپس توضیح داد: «رستم کسی بود که به شه‌ربار زمان خود، یعنی کسی‌کاوس نهدای زیادی داشت و گاه با صراحت و تند ی او را نقد می‌کرد. زال و گودرز هم کسی‌کاوس را نقد می‌کردند، اما همین که می‌شنیدند افراسیاب و تورانیان برای حمله به ایران می‌شدند میان منتقد و خائن، فرق بی‌شمار برگرفته شده‌اند». نامورمطلق ادامه داد: «اسفندیار هم همین‌طور، اگر اسفندیار برای ما ارزش دارد، به این دلیل است که در مقابل ارجاسب ایستادگی کرد؛ ارجاسبی که زرتشت و لهراسب را کشت و ایران را اشغال کرد. اسفندیار با گذر از هفت‌خان، نهایتاً او را از بین برد و به همین دلیل نزد ایرانیان عزیز است». نامورمطلق تأکید کرد که «هرکس بکوشد و از این سرزمین پاسداری کند، برای ما ایرانیان ارزشمند است. ما الگوهایی برای پاسداری از سرزمین‌مان و مبارزه و نبرد با دشمنان در اختیار داریم و یکی از کارهای بزرگ ما این است که روایت‌های این الگوها را بازتولید کنیم».